

مقدمه ناشر

In the name of God

Having a good command of vocabulary can help you experience life differently than those who don't. You need words to express your feelings, describe events, and sympathize with friends and loved ones. And as Tony Robbins rightly puts "people with impoverished vocabulary, live an impoverished emotional life."

Here, we would like to express our gratitude and appreciation to Mr. Hamid Khazaei for allocating his precious time to creating such an outstanding collection of words to help pave the way for those who never get enough of learning.

Good Luck

تقدیم به

تو

مقدمه مؤلف

"Ah, kill me with your weapon, not with words."

William Shakespeare

ویلیام شکسپیر

«مرا با اسلحه ات بکش نه با کلمات»

کلاً آدمیزاد با «واژه» تفکر می‌کند و هرچه دامنهٔ واژگانش بالاتر باشد، تفکر و اندیشهٔ قوی‌تری دارد. یک کودک به خاطر دامنهٔ واژگان اندکش، تفکر و منطق بسیار ضعیف‌تری دارد و هر چه قدر سطح واژگانش بالاتر می‌رود، دنیای اطرافش را بهتر و بیشتر تحت کنترلش می‌گیرد و بهتر انواع احساسات را از خود بروز می‌دهد. به قول بزرگی، با کم‌بودن دامنهٔ واژگان، انسان به قهقرا می‌رود! یا به قول لودویگ وینشتاین، چیزهایی را می‌دانم که برایش واژه دارم. خوب، برای این که آدم «اندیشمندی» شویم، باید دامنهٔ واژگان زبانمان را بزرگ‌تر کنیم. برای استفادهٔ درست از واژه، باید به روش اصولی و درست آن را بیاموزیم. همان‌طور که واژگان زبان مادریمان را در «متن» یا همان «محیط» آموختیم، واژگان یک زبان خارجی را هم در متن یا محیط یاد بگیریم.

طبق پژوهش‌های حوزهٔ یادگیری زبان، بهترین روش برای یادگیری واژگان زبان انگلیسی یا هر زبان دیگر، یادگیری آن‌ها در جمله یا متن است. گاهی زبان‌آموزان کم‌تجربه و عجول، از روی بی‌خبری سراغ روش‌هایی مانند یادگیری واژگان از طریق شعر، mnemonics و غیره می‌روند، که حاصلش حفظ چندین و چند واژه بدون توانایی در به‌کارگیری آن است؛ یعنی زبان‌آموز واژه را «حفظ» می‌کند، ولی نمی‌تواند جمله یا متن را درک کند و یا در استفاده از واژه آن قدر کند است که در آزمون‌های خود، فقط به چند سؤال اندک پاسخ می‌دهد. وقتی قرار است زبان یاد بگیریم، چرا سراغ بهترین و علمی‌ترین روش نرویم؟

در این کتاب تلاش شده که واژگان در غالب جمله و متن آورده شوند تا هم شناخت واژه و هم یادگیری آن ساده‌تر و ماندگارتر شود، ضمن این که درصد

فراموشی به حداقل ممکن برسد. واژگان این کتاب از دل متون متنوع به‌روز، فیلم‌ها، اخبار و مکالمات روزمره استخراج شده‌اند. برای هر یک از واژگان، تصویر، مثال، همایند (collocation)، مترادف و متضاد آورده شده است تا هم بتوانید واژه را به صورت کاربردی وارد زبان خود کنید و از یادگیری اصولی و علمی واژه لذت ببرید و هم به همراه واژه‌های اصلی کتاب، با بیش از ۲۰۰۰ واژه جدید و کاربردی آشنا شوید. در قسمت ضمیمه کتاب، رایج‌ترین اصطلاحات، پسوندها و پیشوندها، افعال بی‌قاعده و واژگان پایه را می‌بینید.

روش خواندن این کتاب:

اول برنامه‌ریزی کنید و هر روز یا یک روز در میان، زمان مشخصی را به این کار اختصاص دهید. سعی کنید هفته‌ای ۱ یا ۲ فصل را یاد بگیرید. بعد از این که چند فصل را خواندید، برگردید و قبلی‌ها را دوره کنید. تکرار و دوره کلید یادگیری است! اگر خودتان هم همتی کنید و با واژگان جمله بسازید که دیگر نور علی نور می‌شود! ۳۰ فصل کتاب را می‌توانید در ۱۵ تا ۳۰ هفته یاد بگیرید. بعضی هم وقت بیشتری دارند و در زمان بسیار کم‌تری به کتاب مسلط می‌شوند.

چه کسانی می‌توانند از این کتاب استفاده کنند؟

داوطلبان منحصراً زبان انگلیسی، داوطلبان آزمون آیلتس، تافل، ارشد، دکتری، استخدامی و هر کسی که می‌خواهد مهم‌ترین واژگان زبان انگلیسی را یاد بگیرد، می‌تواند از این کتاب بهره ببرد.

و در پایان،

تشکر ویژه دارم از آقای پیام ابراهیم‌نژاد که با پیگیری‌هایش، جلوی تنبلی مرا گرفت. از احسان حسینیان عزیز که فرصت تألیف کتاب رو به بنده دادند. از خانم مهرآدین زاهد به خاطر کمک‌های خوبشان در انتخاب واژگان قشنگ. از دوست گران‌قدرم دکتر ابوطالب بیگ‌محمدی از اساتید و مترجمین تراز اول مملکت‌مون بابت راهنمایی‌های ارزشمندشون. از دوست خوبم دکتر مسعود نادری هم همین‌جوری ممنونم! و به قول فرناندو پَسُوا:

سپاسگزاریم، اگر انسان‌های اندیشه‌مندی شویم.

زمستان ۱۴۰۱

حمید خزایی

فهرست مطالب

- راهنمای تلفظ — 7
- Chapter 1 — 9
- Chapter 2 — 15
- Chapter 3 — 21
- Chapter 4 — 27
- Chapter 5 — 34
- Chapter 6 — 41
- Chapter 7 — 47
- Chapter 8 — 53
- Chapter 9 — 60
- Chapter 10 — 66
- Chapter 11 — 72
- Chapter 12 — 78
- Chapter 13 — 84
- Chapter 14 — 90
- Chapter 15 — 96
- Captuer 16 — 102
- Chapter 17 — 108
- Chapter 18 — 114
- Chapter 19 — 120
- Chapter 20 — 126
- Chapter 21 — 131
- Chapter 22 — 137
- Chapter 23 — 143
- Chapter 24 — 149
- Chapter 25 — 155
- Chapter 26 — 161
- Chapter 27 — 167
- Chapter 28 — 172
- Chapter 29 — 178
- Chapter 30 — 184
- ضمیمه — 190

Chapter 7



121 **whereby** /wer'baɪ/ (adv) که به موجب آن، به وسیله آن، بدین وسیله

They have introduced a new system whereby all employees must undergo regular training.

آن‌ها سیستم جدید را معرفی کرده‌اند که به موجب آن همه کارمندان باید

تحت آموزش منظم قرار بگیرند.

a proposal whereby EU citizens would be allowed to reside anywhere in the EU.

طرحی که به موجب آن شهروندان اتحادیه اروپا اجازه اقامت در هر نقطه از اتحادیه اروپا را خواهند داشت.

syn → by which, because of which

122 **vehemently** /'vi:əməntli/ (adj) تند، شدید، با حرارت زیاد

vehement /'vi:əmənt/ (adj) شدید، تند، باحرارت

The charge was vehemently denied.

اتهام به شدت رد شد.

It is more difficult to settle a disagreement if the other person disagrees vehemently.

حل کردن اختلاف سخت‌تر است اگر شخص دیگر به شدت مخالفت کند.

syn → fiercely, strongly





123 compliment /'ka:mplimənt/ (n, v)

تعارف، تعریف؛ تحسین، ستایش، تمجید؛ سلام‌رساندن، تعریف‌کردن از

All the guests paid her extravagant compliments.

همه مهمانان از او تعریف افراطی کردند.

They all seem to think that I ask rather cheeky questions, which I'll take as a compliment.

به نظر می‌رسد همه آن‌ها تصور می‌کنند که من سوالات نسبتاً گستاخانه‌ای می‌پرسم، که آن را به عنوان تعریف در نظر می‌گیرم.



124 vivid /'vɪvəd, 'vɪvɪd/ (adj) واضح، آشکار، روشن، سرزنده، سرحال

I've got vivid memories of that summer.

قاطرات روشنی از آن تابستان دارم.

He gave a very vivid and often shocking account/description of his time in prison.

او توصیفی بسیار واضح و اغلب تکان‌دهنده از دوران زندانش ارائه کرد.



syn → bright, clear

Ant → vague

125 brutal /'bru:tl/ (adj) بی‌رحم، وحشی، حیوان‌صفت

↳ **brutality** /bru:'tælɪti/ (n) خشونت، بی‌رحمی، وحشیگری

a brutal attack on a defenseless old man

یک حمله وحشیانه به پیرمرد بی‌دفاع

Coll → a brutal man/dictator آدم / دیکتاتور بی‌رحم

syn → cruel, heartless, inhuman, savage



126 fiercely /'fɪəsli/ (adv) از روی تندخویی، با تشدد، سخت، تند

↳ **fierce** /fɪəs/ (adj) تندخو، درنده

a fiercely competitive market یک بازار رقابتی سخت

The aircraft was burning fiercely.

هواپیما داشت به شدت می‌سوخت.



syn → furiously, savagely, viciously

127 **humiliate** /hju:'mili:et/ (v) تحقیر کردن، اهانت کردن، پست کردن

→ **humiliation** /hju:,mili'eɪʃən/ (n)

حس حقارت، تحقیر

Her boss humiliated her in front of all her colleagues. رئیسش او را جلوی همه همکارانش تحقیر کرد.

I have never felt so humiliated in all my life.

هرگز در زندگی ام این قدر احساس حقارت نگذرده ام.



syn → degrade, embarrass, mortify

128 **self-esteem** /self 'i:sti:m/ (n) عزت نفس

The compliments she received after the presentation boosted her self-esteem.

تعریف و تمجیدهایی که بعد از آن ارائه دریافت کرد، عزت نفسش را بالا برد.

They are beginning to regain their confidence and self-esteem.

آن‌ها شروع به بازیابی اعتماد به نفس و عزت نفس خود می‌کنند.



syn → self-regard, self-respect, pride

Ant → self-hate

129 **tendency** /'tendənsi/ (n) تمایل، گرایش، زمینه

Greg's tendency to be critical made him unpopular with his co-workers.

تمایل گریگ برای انتقادی بودن، او را بین همکارانش منفور کرد.

Researchers believe that the tendency for diabetes is present at birth. پژوهشگران معتقدند که زمینه دیابت در کودکی وجود دارد.



syn → inclination

130 **eliminate** /ɪ'limi:neɪt/ (v) از بین بردن، ریشه‌کن کردن، حذف کردن

→ **elimination** /ɪ,limi'neɪʃən/ (n)

ریشه‌کنی، حذف، امحاء، رفع

Fatty foods should be eliminated from the diet.





غذاهای پررب باید از رژیم غذایی حذف شوند.

This procedure does not completely eliminate the possibility of an accident.
این اقدام احتمال تصادف را به طور کامل برطرف نمی‌کند.

syn → get rid of, eradicate, remove

131 **widespread** /'wɪdspreɪd/ (adj) گسترده، شایع، همه‌جانبه

The storm caused widespread damage.

طوفان خسارت گسترده‌ای به بار آورد.

The report claimed that the problem of police brutality was widespread.

گزارش ادعا می‌کرد که مسئله فشنونت پلیس شایع است.



syn → general, universal

132 **facilitate** /fə'sɪləteɪt, fə'sɪlɪteɪt/ (v) تسهیل کردن، آسان کردن، کمک کردن

→ **facilitation** /fə'sɪlə'teɪʃən/ (n) تسهیل

Computers can be used to facilitate language learning.

رایانه‌ها می‌توانند برای تسهیل یادگیری زبان مورد استفاده قرار گیرند.

The new trade agreement should facilitate more rapid economic growth.

توافق تجاری جدید باید رشد اقتصادی سریع‌تر را آسان کند.



syn → pave the way for, help

133 **assign** /ə'saɪn/ (v) اختصاص دادن، منتسب کردن، واگذار کردن، محول کردن

→ **assignment** /ə'saɪnmənt/ (n) مأموریت، تکلیف، وظیفه، گمارش (واگذاری)

I've been assigned the task of looking after the new students.
وظیفه مراقبت از دانش‌آموزان جدید به من محول شده است.

The teacher assigned each of the children a different task.

معلم به هر یک از بچه‌ها کار متفاوتی را محول کرد.



syn → allocate, grant

134 enhance /ɪn'hæns/ (v) افزایش‌دادن، بهبوددادن، افزودن، بالا بردن

→ **enhancement** /en'hænsmənt/ (n) افزایش

This is an opportunity to enhance the reputation of the company.



این فرصتی برای افزایش اعتبار شرکت است.

These latest discoveries have enhanced our understanding of the origins of the universe.

آفرین کشفیات، درک ما را از منشأ جهان هستی افزایش داده است.

syn → improve, boost, reinforce, strengthen

Ant → minimize

135 encompass /ɪn'kʌmpəs/ (v) در بر گرفتن، احاطه‌کردن، شامل‌بودن

The study encompasses the social, political, and economic aspects of the situation.



این تحقیق جنبه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی این وضعیت را در بر می‌گیرد.

The festival is to encompass everything from music, theatre and ballet to literature, cinema and the visual arts.

فستیوال هر چیزی را از موسیقی، تئاتر و رقص باله تا ادبیات، سینما و هنرهای تجسمی شامل فواید شد.

syn → enclose, include, comprise, contain, involve

136 groundbreaking /'graʊndbreɪkɪŋ/ (adj) نوآورانه، خلاقانه

Coll → groundbreaking research/ technology

پژوهش / فناوری نوآورانه



syn → innovative

137 gravitate /'grævətet, 'grævɪteɪt/ (v)

متمایل‌شدن، گرویدن، گراندیدن، جذب‌شدن

→ **gravitation** /'grævɪteɪʃən/ (n)

تمایل، گرایش، جاذبه



Most visitors to London gravitate to Piccadilly Circus and Leicester Square.

بیشتر گردشگران لندن به میدان پیکادلی و میدان لستر جذب می‌شوند.
As a kid, she was a superior all-around athlete, eventually gravitating to golf at age 14.



او به عنوان یک کودک، یک ورزشکار کامل برتر بود که سرانجام در سن ۱۴ سالگی به ورزش گلف جذب شد.

syn → *incline, lean, tend*

138 **aptly** /'æptli/ (adv) ماهرانه، از روی لیاقت، به درستی، به طور مناسب

He was aptly described as tall, dark, and handsome.



به درستی او را «قدبلند، تیره و فوش تیپ» توصیف کردند.

We spent a week at the aptly named Grand View Hotel.
ما یک هفته را در هتلی که به درستی هتل گرند ویو نام داشت، سپری کردیم.

syn → *aptly, appropriately*

139 **status quo** /,stetəs 'kwou/ (n) شرایط کنونی، وضع موجود، وضع کنونی

Will the West use its influence to maintain the status quo and not disrupt the flow of oil?



آیا غرب از نفوذش برای حفظ وضعیت موجود و عدم افلال در جریان نفت استفاده نخواهد کرد؟

Coll → *to defend/restore the status quo*

دفاع کردن از / مرمت کردن و وضعیت موجود

140 **anew** /ə'nu:/ (adv)

از نو، دوباره، از سر

I was ready to leave everything behind and start anew in California.

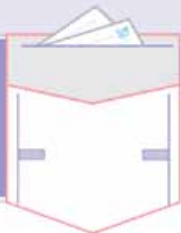


من برای پشت سر گذاشتن هر چیزی و شروع دوباره در کالیفرنیا آماده بودم.
The committee is going to examine the whole situation anew.

هیئت قصد دارد کل وضعیت را از نو بررسی کند.

syn → *again*

ضمیمه



English idioms and expressions

as easy as ABC

مثل آب خوردن - سهل و آسان

be up and about again

دوباره سالم و سر پا بودن

bring sth about

موجب بروز چیزی شدن

come about

رخدادن - روی دادن

go/ set about sth

به کاری دست زدن

be about to do sth

در شرف انجام کاری بودن

absence of mind

حواس پرتی - پریشان خاطری

by accident

اتفاقی - تصادفی

in accordance with

طبق - بنا بر - برحسب

become/ be accustomed to

اخت شدن با - خو گرفتن با

have an ace up one's sleeve = have

an ace in the hole (US)

برگ برنده داشتن

the heel of Achilles

نقطه ضعف - پاشنه آشیل

get one's act together

عزم خود را جزم کردن

get in on the act

وارد ماجر شدن - درگیر قضیه شدن

catch sb in the (very) act

مچ کسی را حین عمل گرفتن

Act of God

بلای آسمانی

put through

وصل کردن (در مخابرات)

run into

اتفاقی دیدن

at sight

به محض مشاهده

in a nutshell

در یک کلمه - خلاصه

hold on

صبرکردن - مقاومت کردن

stand for

علامت اختصاری بودن

get down to

مشغول شدن به

keep track of sb

رد کسی/ چیزی را نگاه داشتن

get in the habit of

عادت کردن به

set off

عزیمت کردن

pick out

دستچین کردن - پیدا کردن

fall through

شکست خوردن - نقش بر آب شدن

turn (a)round

روتق گرفتن - تخلیه و بارگیری کردن

by word of mouth

شفاهی

fill out

پرشدن - پرکردن

cross out

خطزدن - خطکشیدن روی

take oneself

رفتن - تشریف بردن

kick oneself

خود را سرزنش کردن

be above one's head

بالاتر از حد فهم کسی بودن

burn the midnight oil

دود چراغ خوردن - شب بیداربودن

break out

فرارکردن - شیوع یافتن

bring down سرنگون کردن
 run up against مواجه شدن با (مشکلات - مسائل)
 be at odds اختلاف داشتن
 behind schedule از برنامه عقب بودن
 on the spot درجا - فی الفور
 a good deal خیلی زیاد
 draw up ایستادن - توقف کردن - تنظیم کردن سند یا فهرست
 get along سرکردن - پیشرفت کردن - تفاهم داشتن
 come along همراه آمدن
 be at issue مورد بحث بودن - مسئله داشتن - با هم موافق نبودن
 at random همین طوری - الله بختکی - بدون هدف
 get (sth) across رد کردن - عبور کردن - فهماندن - روشن کردن
 make a scene الم شنگه به پا کردن - قشقرق راه انداختن
 in touch (with sb/ sth) در تماس (با کسی) - در ارتباط (با کسی) - مطلع (از چیزی)
 be supposed to do sth قرار بودن که - موظف بودن که - مجاز بودن که
 as a matter of fact در واقع - در حقیقت
 give somebody a hand به کسی کمک کردن
 be up to sb به عهده کسی بودن - وظیفه کسی بودن - بستگی به نظر کسی داشتن
 step out تندتر رفتن - بیرون رفتن
 drop (sth/ sb) off کم شدن - افت کردن - خوابیدن - به خواب رفتن - تحویل دادن (کالا)
 bring (sth/ sb) out شکافتن - توضیح دادن - شناساندن

check (sth/ sb) out تحقیق کردن درباره - توجه کردن به - بازبینی کردن - امانت گرفتن (کتابداری)
 stick out درآوردن - دراز کردن - بیرون آوردن (زبان، سر)
 ache to do sth برای کسی / چیزی / کاری بی تابی کردن
 act for/ on behalf of sb به نمایندگی از طرف ... اقدام کردن
 a man of action مرد عمل
 in action در حین کار
 put/ set sth into action عملی کردن - اجرا کردن
 add fuel to the flames آتش را دامن زدن
 add insult to injury بد را بدتر کردن - نمک به زخم پاشیدن
 address oneself to مبادرت ورزیدن به - پرداختن به - توجه کردن به
 adhere to sth وفادار بودن به - چسبیدن به
 on an ad hoc basis بدون فکر قبلی - همین طوری
 ad lib بدون آمادگی قبلی - فی البداهه
 in advance (of) پیشاپیش - از پیش - جلوتر (از)
 have an advantage (over) برتری داشتن بر
 an affair of honor قضیه ناموسی - دوئل
 now and again گاه گاهی - بعضی اوقات
 be/ act one's age مطابق سن خود رفتار کردن
 look one's age همان قدر که سنش است نشان دادن (کسی)
 I couldn't agree more بدون تردید صددرصد موافقم



افعال بی قاعده

Base Form	Past Simple	Past Participle
arise	arose	arisen
awake	awoke	awoken
be	was/ were	been
bear	bore	born(e)
beat	beat	beaten
become	became	become
begin	began	begun
bend	bent	bent
bet	bet	bet
bind	bound	bound
bite	bit	bitten
bleed	bled	bled
blow	blew	blown
break	broke	broken
breed	bred	bred
bring	brought	brought
broadcast	broadcast	broadcast
build	built	built
burn	burnt/ burned	burnt/ burned
burst	burst	burst
buy	bought	bought
can	could	... (been able)



catch	caught	caught
choose	chose	chosen
cling	clung	clung
come	came	come
cost	cost	cost
creep	crept	crept
cut	cut	cut
deal	dealt	dealt
dig	dug	dug
do	did	done
draw	drew	drawn
dream	dreamt/ dreamed	dreamt/ dreamed
drink	drank	drunk
drive	drove	driven
eat	ate	eaten
fall	fell	fallen
feed	fed	fed
feel	felt	felt
fight	fought	fought
find	found	found
fly	flew	flown
forbid	forbade	forbidden
forget	forgot	forgotten
forgive	forgave	forgiven

پیشوندها / Prefixes

پیشوند، یک حرف یا تعدادی حرف است که در ابتدای یک واژه می‌آید و واژه‌ای مشتق می‌سازد.

پیشوند re-	معنی و کاربرد دوباره
rewrite	تجدید کردن
review	اصلاح کردن
recover	یادآوری کردن
redo	دوباره انجام دادن
پیشوند un-	معنی و کاربرد منفی‌ساز
unimportant	بی‌اهمیت
unhappy	ناراحت
پیشوند im - , in - , ir - , il -	معنی و کاربرد منفی‌ساز
impossible	نادرست
immoral	بی‌قاعدہ
impolite	غیرقانونی
پیشوند dis-	معنی و کاربرد منفی‌ساز
dishonest	مخالفت کردن
disabled	مقلوب، دغل معلول
پیشوند mid-	معنی و کاربرد وسط، میان، نیم
midterm	نیمه‌شب
midday	میان‌ترم ظهر



پیشوند anti -	معنی و کاربرد ضد
antibiotic آنتی بیوتیک	antiaircraft ضد هوایی
پیشوند miss-	معنی و کاربرد منفی ساز
misunderstanding سوء تفاهم	misspell با املای غلط نوشتن
پیشوند non-	معنی و کاربرد منفی ساز
nonrenewable تجدیدناپذیر	nonsense بی معنی
non-native غیر بومی	nonalcoholic بدون الکل
پیشوند pre-	معنی و کاربرد پیش، پیش از
pre-school پیش دبستانی	prehistoric ماقبل تاریخ
pre-university پیش دانشگاهی	
پیشوند trans-	معنی و کاربرد نشان دهنده تغییر
translate ترجمه کردن	transform تغییر شکل دادن
پیشوند multi-	معنی و کاربرد چند
multilingual چندزبانه	multimedia چند رسانه‌ای
multivitamin مولتی ویتامین	
پیشوند mini-	معنی و کاربرد کوچک
minibar مینی بار	minicomputer رایانه کوچک
minibus مینی بوس	

لغات دهم

a few	تعداد کمی - تعدادی	any	هیچ
above	بالا، در بالا	anymore	دیگر
abroad	خارج از کشور	anything	هر چیز، هیچ چیز
across	در عرض	appropriate	مناسب، درخور، شایسته
action	اقدام، عمل	aquarium	آکواریوم
action verbs	افعال کنشی / حرکتی	area	ناحیه
activity	فعالیت	around	حدود، اطراف
actually	در واقع، عملاً	arrive	رسیدن
add	اضافه کردن	arrow	پیکان، فلش، تیر
adjective	صفت	as	از آن جایی که، چون
adverb	قید	as	به عنوان
affirmative	مثبت	as soon as possible	در اسرع وقت
Africa	آفریقا	ashamed	شرمنده، خجالت زده
after	بعد از، بعد از این که	Asian	آسیایی
again	دوباره	ask for	تقاضا کردن، درخواست کردن
against	علیه	also	همچنین
age	سن	at first	در ابتدا
agency	نمایندگی	at least	حداقل
agent	کارگزار، کارمند آژانس	at the same time	در عین حال، ضمناً
air ticket	بلیت هواپیما	attack	حمله، حمله کردن
airplane	هواپیما	attend	شرکت کردن در
airport	فرودگاه	attention	توجه
alike	شبهه هم	attraction	جاذبه، جذابیت
alive	زنده	average	میانگین، متوسط
all day long	تمام طول روز	background	ضمیمه، سابقه
all the time	در تمام اوقات	bacteria	باکتری ها
amazing	شگفت انگیز	bacterium	باکتری
among	در میان	baggage	اسباب
ancient	باستانی	ball	توپ
angry	عصبانی	balloon	بالن
another	دیگری	bank	مخزن، بانک
answer	پاسخ دادن	based on	براساس
ant	مورچه	be familiar with	آشنا شدن با - آشنا بودن با
antibiotic	آنتی بیوتیک		



bear	خرس؛ تحمل کردن، به دنیا آوردن
beautiful	زیبا
become	شدن
beginning	شروع، آغاز
behave	رفتار کردن
behavior	رفتار
Beijing	پکن
belief	باور، عقیده
believe	باور کردن، اعتقاد داشتن
Believe me!	باور کن!
best	بهترین
better	بهتر
between	بین
bicycle	دوچرخه
billion	میلیارد
bird	پرنده
blank	جای خالی
blood	خون
blood cell	سلول خون
boat	قایق
body	بدن
book	رزرو کردن
booklet	کتابچه
boring	خسته کننده
both	هر دو
box	جعبه
brain	مغز
brave	شجاع
Brazil	برزیل
building	ساختمان
bulb	لامپ
burning	در حال سوختن
busy	مشغول، شلوغ
by	به وسیله، با
camel	شتر
camera	دوربین
capitalize	با حرف بزرگ نوشتن

care	مراقبت
careful	با دقت، مراقب
carefully	با دقت
careless	بی دقت
carry	حمل کردن
cat	گربه
cell	سلول
ceremony	جشن
change	تغییر دادن
change into	تبدیل شدن به
chart	جدول
cheaper	ارزان تر
check	بررسی کردن
check in	تحويل گرفتن اتاق
cheetah	یوزپلنگ
Chile	شیلی
China	چین
chip	تراشه، ریزه
choice	انتخاب
choose	انتخاب کردن
circle	دایره؛ دور چیزی خط کشیدن
clean	تمیز، پاک
clear	آشکار
cloud	ابر
cloudy	ابری
collect	جمع آوری کردن
color	رنگ
column	ستون
comfortable	راحت
comfortably	به راحتی
common	عام، رایج، متداول
common noun	اسم عام
comparative	تفضیلی، تطبیقی
compare	مقایسه کردن
complete	کامل کردن
comprehension	درک، فهم
consider	در نظر گرفتن، بررسی کردن